

غول

○ افسانه شعبان‌نژاد

یک غول را امروز
توی گم‌دیدم
شاخ بزرگی داشت
اما نترسیدم

○ او بستنی می‌خواست
مانند یک آدم
من رفتم از یخچال
یک عالم آوردم

○ مامان رسید و غول
در رفت چون ترسید
مامان فقط من را
با بستنی‌ها دید



غولِ باسواد

○ مریم اسلامی



در کیف من هست
یک غولِ کوچک
من دوست هستم
با این وروجک

○
مثل خود من
او باسواد است
انگشت هایش
ده تا مداد است

○
تا می‌شمارم
از صفر تا صد
یک عالمه مشق
او می‌نویسد

